

به عنوان معلم درس حافظ در برخی از مراکز دانشگاهی کشور خود را ملزم یافتیم که منابع و مراجع مربوط با درس حافظ را از نظر بگذرانیم. بسیاری از این منابع نظیر از کوچۀ زندان، مکتب حافظ، فرهنگ اشعار حافظ، آیینۀ جام، ماجرای پایان ناپذیر حافظ، حافظ نامه و... الهام بخش و یاری رسان هر معلم و دانشجویی است که با حافظ سر و سری دارد. یکی از همکاران دانشگاهی کتاب «حافظ اندیشه» را معرفی کرد. بنا به سابقه ذهنیتی که از کتاب ارزشمند «تراژدی قدرت» از نویسنده کتاب داشتیم به مطالعه «حافظ اندیشه» مشغول شدم و یادداشتهای مختصری برداشتم و لازم دیدم که این یادداشتها را تنظیم کنم:

کتاب از بخشهای مختلف کوتاه • بلندی تشکیل شده که نزدیک چهل عنوان را در خود گنجانده است. برخی از مهمترین عنوانها عبارتند از: همساز کردن ناهمسازها، درختی گشن در شوره زاری خشک، جدایی شعر و اندیشه، همسازی در کلام، بشر چند ساختی، انحراف تصوف، بشر یعنی فراتر رفتن از بشر، دو سفر به جهان معانی، مقام انسان، وام حافظ به اندیشه کهن ایرانی، عشق، انقلابی در عرفان، راهی پررنج، ستیز با خودخواهی، باده حافظانه، حافظ و اپیکور، ضد قدرت، مبارزه با ریا، جبر و اختیار، شاعر انقلابی، حافظ و عقل، حافظ و وطن و... که

با توجه به کثرت عنوانها و قلت حجم کتاب طبیعی است که برخی از این عنوانها در دو یا سه صفحه گنجانده شده است. و در عوض برخی از عنوانها صفحات بیشتری را به خود اختصاص داده اند. اشاره اینجانب به برخی از بخشها خواهد بود و تذکراتی را ارائه خواهم داد:

در بخش همساز کردن ناهمسازها تقریباً سعی بر آن بوده که شخصیت بارز حافظ در نزدیک ساختن تضادها مطرح گردد و اینکه حافظ توانسته بین دو بعد مادی و معنوی انسان در چهارچوب عرفان تفاهم ایجاد کند و برخلاف دیگران که دنیا و عقبا را از هم جدا کرده و یا تصوف گرایی منفی دنیا را به فراموشی سپرده اند حافظ سعی کرده که دنیا فراموش نگردد. این نکته که تقریباً حرف اصلی کتاب به شمار می رود در جای جای کتاب به تعبیر مختلف مطرح شده است.

در دومین بخش کتاب با عنوان «درختی گشن در شوره زاری خشک» از اینکه در عصری با ویژگی های عصر حافظ و با قحط سال علم و معرفت چنان درختی گشن رشد کرده و بالیده و به شکوفایی رسیده اظهار شگفتی شده است. در اینکه عصر حافظ عصر خونریزی و قتل و غارت و فساد و تباهی بوده جای انکاری نیست و آثاری از قدیم و دوره جدید نظیر تاریخ کتبی<sup>(۱)</sup>، تاریخ عصر<sup>(۲)</sup> حافظ و شاه منصور<sup>(۳)</sup> و...

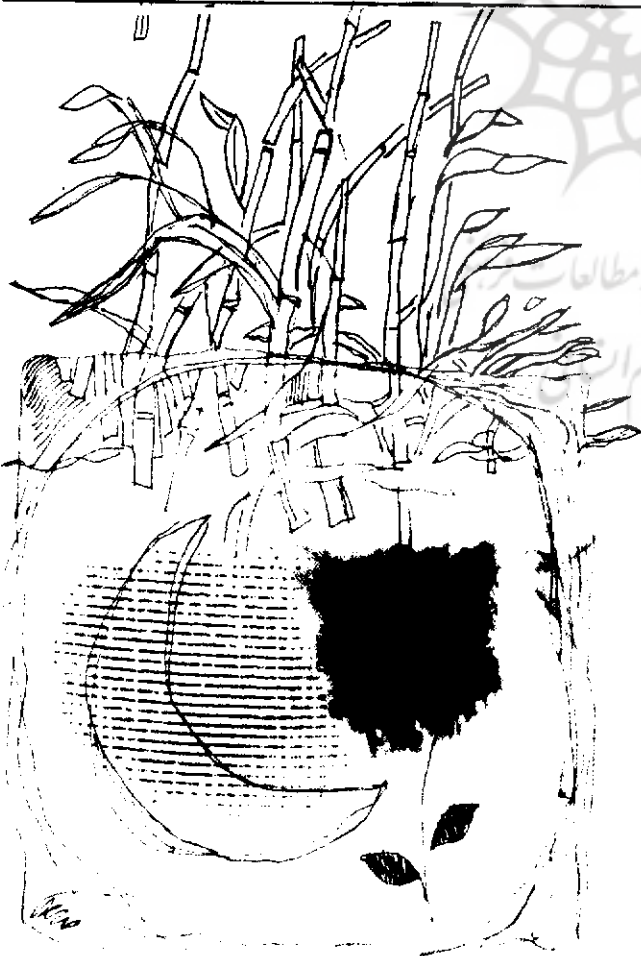
یادداشتی بر کتاب

«حافظ اندیشه» نوشته مصطفی رحیمی

# که این شیوه ختم است بردیگران!

○ دکتر عبدالله نصرتی

عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه بوعلی



نشانگر اثبات این قضیه هستند، اما ناگفته نگذاریم که خونریزی و قتل و غارت و فساد و تباهی در تاریخ طولانی این کشور پدیده عادی و همیشگی بوده و تاریخ خونبار این سرزمین همواره شاهد این خشونت‌ها بوده و کم‌تر دوره آرامشی را به خود دیده است؛ با این تفاوت که گاهی این تباهی‌ها به اوج خود رسیده و یکی از این ادوار سیاه و تاریک تاریخ، عصر حافظ است؛ اما فراموش نشود که در این عصر حوزه‌های فرهنگی و علمی شیراز از دیدگاه فلسفی و دینی و فکری حوزه‌های باروری بوده‌اند و در آن زمان استان فارس یا خطه جنوب ایران پناهگاهی بوده است برای گریختگان و جان‌به‌در بردگان از حمله مغول و همین نجات‌یافتگان وسیله استمرار فعالیت‌های علمی و فرهنگی کشور بوده‌اند و کتابهای ارزنده‌ای در این حوزه تألیف و تحریر شده است. به عنوان مثال و در ارتباط با موضوع بلاغت که اوج هنر حافظ است مهم‌ترین مرجع و منبع علوم بلاغی و نقد شعر یعنی کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» در همین حوزه فارس تألیف شده است و آثار دیگری که مجال طرح آنها نیست. بنابراین تعبیر «شوره‌زاری خشک» برای محیط فرهنگی حافظ تعبیر دقیقی نخواهد بود، آن هم با این دستاویز که در کتابی در آن زمان، در معرفی وسیله تازه‌ای (عینک) مطالبی مطرح شده است؛ که از قضا معرفی این پدیده نوظهور هم به خوبی صورت گرفته است. اصلاً یادآوری این نکته برای نویسندۀ محترم که در مسائل اجتماعی و تحولات آن صاحب‌نظرند زاید است که هنرمند با همه نبوغی که دارد خود زانیده و پرورده و بارآمده محیط اجتماعی و فرهنگی خویش است و اینکه در آن عصر ما با شخصیت‌های اعجوبه‌ای چون حافظ و عبید و عیبید مواجه می‌شویم که در آسمان ادبی و فرهنگی و طنز اجتماعی کشور ستارگان درخشانی هستند خود بهترین سند باروری فرهنگی جامعه است؛ اگر چه سیل ویرانگر مغول و رسوبات تخریبی آن به فارس هم رسیده بود؛ برای اینکه شاهدی بر اثبات قضیه داشته باشیم نگاهی به کتاب ارزشمند «از کوچه‌رندان» ما را از ارائه شواهد دیگر بی‌نیاز می‌کند. استاد دکتر زرین‌کوب در بخشی از این کتاب تصویر کم‌رنگی از این حوزه‌های پربار را ارائه کرده است.<sup>(۲)</sup>

«جدایی شعر و اندیشه» عنوان بخش سوم کتاب است که اگرچه در آن نکته‌های نفز و جالبی مطرح شده اما خود مطالب فصل با هم ارتباط کافی ندارند و روی هم رفته بخش ناهمگونی است. نقل‌قول‌ها نیز با مطالب و موضوع فصل بی‌ارتباط هستند و چیزی به خواننده منتقل نمی‌کند (و شاید هم برای من مبهم است). در هر حال متوجه نشدم شعر و اندیشه حافظ از هم جدایند، به هم پیوسته‌اند یا مکمل هستند؟

نقل قول‌هایی هم که از شخصیت‌های معتبر در این فصل ذکر شده نظیر خود فصل مبهم هستند. اگرچه عنوان شخصیت‌های بزرگی نظیر سارتر را با خود دارند؛ مثلاً این پاراگراف به عنوان نمونه: «حقیقت آن است که شاعر یکباره از «زبان به عنوان ابزار» دوری جسته و برای بار اول و آخر راه و رسم شاعرانه را اختیار کرده است یعنی راه و رسمی که کلمات را چون شیئی تلقی می‌کند و نه چون نشانه».<sup>(۵)</sup> اما همچنانکه گفته شد این فصل گاهی نکته‌های ظریفی دارد مثلاً «زیبایی کلام اجازه نمی‌دهد که خواننده در مضمون گفته چنانکه باید و شاید دقت کند، زیبایی ذهن را می‌ریاید و می‌لغزاند و از مضمون متوجه صورت می‌کند...»<sup>(۶)</sup>

بخش بعدی با عنوان «بشر چند ساحتی» با نکته ظریفی آغاز شده که «بشریایی بر زمین دارد و سری بر آسمان، نه با را از زمین می‌تواند جدا کرد و نه می‌توان سرش را از توجه به آسمان بازداشت؛ البته کسانی زیاد با بندهای گران به زمین وابسته‌اند، بعضی به اجبار و بعضی به اختیار. محرومان زمین چنان در غم نان گرفتارند که بالهای خیالشان برای هیچ‌گونه پروازی نیرو ندارد، زندگیشان در یک چیز خلاصه می‌شود، غم نان، نه اندیشه دیگری و نه عشق دیگر. گروهی نیز چنان به جمع مال و حفظ قدرت پای بندند که به اختیار بالهای سفر خود را می‌سوزانند، اما این هر دو گروه - اولی بسیار عظیم و دومی اندک شمار - از خود بیگانه‌اند و از بشریت دور مانده».<sup>(۷)</sup>

در این بخش در تمجید از حافظ به مناسبتی اشاره‌ای به شیخ صنعان شده است و اینکه «عمری می‌کوشد تا از زمین جدا شود و به آسمان بپیوندد؛ شکستی پرآوا و قضیحت بار اما حافظ که هم معشوقه خود را دوست دارد و هم آفریدگار خود را جاودانه می‌شود زیرا به هیچ حقیقتی سرپوش ننهاده است».<sup>(۸)</sup> درباره عشق و معشوقه حافظ بعد اشاره‌ای خواهیم داشت، ولی یادآوری این نکته در اینجا لازم است که جاودانگی حافظ مورد تردید نیست و خود نیز به این جاودانگی یقین قلبی و اشرافی‌گونه داشته که می‌فرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همت‌خواه

که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود  
اما فراموش نکنیم که بخشی از این جاودانگی را حافظ مدیون شیخ صنعان است. البته حافظ در طریق سیر و سلوک پیر و مراد مشخصی ندارد، اما تصویری از پیر آرمانی و ایده‌آل خود ترسیم کرده که بیشتر از هر کس به شیخ صنعان شباهت دارد و تقریباً می‌توان گفت که پیر آرمانی حافظ سایه‌ای از شیخ صنعان است؛ کسی که دین و دل به یک نظر در ره معشوق باخته است و خرسند است و حافظ اگر پیوندی بین زمین و آسمان برقرار کرده به او نظر عنایت داشته و در اشارات

متعدد دل‌بستگی و شیفتگی خود را به شیخ صنعان نشان داده است نظیر:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما  
چيست ياران طريقت بعد از اين تدبير ما  
ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون  
روی سوی خانه خمار دارد پیرما

○

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن  
شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت  
بنابراین شیخ صنعان قهرمان میدان عشق عرفان شده و نه اینکه شکستی قضیحت بار داشته است؛ موفقیت او تا حدی است که برای حافظ که به قول نویسنده جاودانه شده، نمونه‌اعلای انسان کامل است.

بخش «عشق» در کتاب جای بحث فراوان دارد و هدف از مطالب دست و پا شکسته این یادداشت هم بیشتر پرداختن به این مقوله بود و دیگر مطالب به صورت فرعی افزوده شده‌اند. در بحث عشق، عشق و دوگانگی آن (مجازی و حقیقی) و نقش حافظ در این میانه مورد بحث قرار گرفته است:

«ره آورد عشق... از نادرترین ابتکارهای حافظ است با معنای گسترده‌ای که در اشعارش موج می‌زند در اینجا حافظ عشق زمینی را با عشق کبریایی نزدیک می‌کند و همسازی شگفت و چندوجهی بدیعی می‌آفریند، پیش از او عارفان عشق را به عشق حقیقی و مجازی تقسیم کرده بودند، اولی خاص وجود باری بود و دومی ویژه یار زمینی، از این رو عشق مجازی البته رنگ و رونق و شکوهی نداشت مثلاً مولوی می‌گوید:

غازی به دست پور خود شمشیر جوین می‌دهد  
تا او در آن استاد شود، شمشیر گیرد در غزا  
عشقی که بر انسان بود، شمشیر جوین آن بود  
آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتلا»<sup>(۹)</sup>

تک‌تک نکته‌های این بخش قابل بحث است چرا که نزدیک کردن عشق زمینی با عشق کبریایی یا لاهوتی ابتکار حافظ نیست، خود مؤلف کتاب در صفحه بعد با نقل قولی از «عبر‌العاشقین» سابقه این پدیده را در عرفان مطرح می‌کند، بعلاوه تقسیم‌بندی عشق به صورتی که در این کتاب مطرح شده در عرفان وجود خارجی ندارد. نهایت اینست عشق‌های زمینی یا مجازی مقدمه‌ای است برای رسیدن به عشق لاهوتی یا به قول مؤلف کتاب عشق کبریایی و عرفا معتقدند که «جهان مرآت حسن شاهد ماست» جهان آینه جمال جانانست و هر ورقی دفتر است مشحون از مظاهر حسن عشق ازلی.<sup>(۱۰)</sup>

شیفتگی مرید در مقابل مراد، خود نوعی عشق زمینی است و مقدمه برای یافتن قابلیت و استعداد جهت درک و دریافت عشق لاهوتی، یعنی اگر مرید به مراد عشق می‌ورزد به این جهت است که در او جلوه‌ای از جلوه‌های بی‌شمار معشوق کبریایی را مشاهده می‌کند و این البته القای درس عرفان

است و ابیات مولوی را اگر درجهت اثبات بی‌رنگ و بو بودن عشق مجازی بگیریم نوعی سوء تعبیر است. شعر مولوی روشن‌تر از آنست که نیاز به توضیح و تفسیر داشته باشد و یکی از زیباترین تمثیل‌های او در باب این است که عشق مجازی و عاشقی خواه این سری باشد یا آن سری، عاقبت ما را بدان سر رهبر است. بنابراین غایت و نهایت یکی است و «اگر در کلام حافظ عشق مفهوم دوگانه‌ای دارد و داریم بین آنچه عشق مجازی نام دارد و آنچه عشق الهی خوانده می‌شود نوسان پیدا می‌کند ناشی از این نکته است که برای وی نیز مجاز پللی است که واقعیت محسوس را با حقیقت معقول ارتباط می‌دهد.»<sup>(۱۱)</sup> و این را حافظ ابداع نکرده است، بلکه از گذشتگان به ارث برده است، از گذشتگان دور و نزدیک. «شیخ روزبهان بقلی» مشهوری حافظ همین نکته را یک قرن قبل از حافظ یادآوری می‌کند با تعبیرات ثقیل: «عشق بهر حال که پدید آید اگر طبیعیات و اگر روحانیات را باشد در مقام خود محمود است زیرا که عشق طبیعی منهج عشق روحانی است و عشق روحانی منهج عشق ربانی.»<sup>(۱۲)</sup>

نکته دیگری که قابل تذکر است «بی‌رونق شدن عشق مجازی در مقابل عشق کبرایی» است که مورد تأکید نویسنده است که «با پیدایش عشق لاهوتی عشق طبیعی از جوهر خود خالی می‌شود» و از قول جامی ملاقات لیلی و مجنون را مطرح می‌کند که مجنون لیلی را نمی‌شناسد، اما باید گفت که این خالی شدن از جوهر خود نیست بلکه کمال عشق و تطهیر عشق مجازی است، عشق مجازی به عشق حقیقی بدل شده و معشوق زمینی که جلوه‌ای و نمودی از معشوق کلی بود اینک با وصال معشوق اصلی در او غرق شده و با اتحاد عشق و عاشق و معشوق همه رودخانه‌ها به شطی از عشق می‌دال گشته‌اند.

عین القضاة در «تمهیدات» خود این نکته را عارفانه‌تر و عاشقانه‌تر از جامی مطرح کرده که... «دریفا دانی چرا این همه برده‌ها و حجابها در راه نهادند؟ از بهر آنکه تا عاشق روز بروز دیده‌وی پخته گردد تا طاقت بار کشیدن بقاء الله آرد بی‌حجابی، ای عزیز جمال لیلی دانه‌ای دان بر دامی نهاده، چه دانی که دام چیست؟ صیاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون، مرکبی سازد از آن عشق، خود که او را استعداد آن نبود که به دام جمال عشق ازل افتد که آنگاه به تابشی از آن هلاک شدی بفرمودند تا عشق لیلی را یک چندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند، تا پخته عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق‌اَه را قبول تواند کردن.»<sup>(۱۳)</sup>

در بحث عشق، مؤلف کتاب نکته غریبی را مطرح کرده است و آن «تجلیل مقام زن» توسط حافظ است. عبارت کتاب اینست: «حافظ از پیوند دادن معشوقه و انسان کامل، به تجلیل از مقام زن

می‌پردازد، در دیدگاه او تجلیل از مقام انسان شامل تجلیل از مقام زن و مرد به یک نسبت است.»<sup>(۱۴)</sup>

در مطالبی که به دنبال این ادعا آمده بنده نشانه‌هایی قانع‌کننده در اثبات آن ندیدم، حال سؤال این است که آیا بزرگی حافظ در آن است که از مقام زن تجلیل کرده باشد؟ و آیا حافظ اگر به تبعیت از عرفان واقعی «کرامت انسانی» را مطرح کرده باشد، کافی نیست؟ و این ما نیستیم که با طرح چنین مسایلی فاصله‌ای (تمایزی) را بین انسانها لحاظ می‌کنیم؟ آری، حافظ به تبعیت از عرفان، انسان را گرامی داشته و انسان در جهان بینی عرفانی نقش فوق‌العاده‌ای دارد و در مقابل جهان به عنوان عالم صغیر، عالم کبیر و به تعبیر مولای متقیان علی علیه‌السلام «عالم اکبر» و مظهر نام و تمام اسماء و صفات الهی قلمداد گشته<sup>(۱۵)</sup> و جنسیتی هم بر او قایل نشده‌اند.

و شگفت اینکه در کتاب «حافظ اندیشه» به دنبال نکته تجلیل از مقام زن نمونه‌های تاریخی مطرح شده از تحقیر زن، و ناگهان این جمله خودنمایی می‌کند که «حافظ از نظریه عشق خود نه تنها به مقام انسان بلکه به لزوم عشق داشتن به او می‌رسد...» و نقل قولی از هیکل در تعریف عشق و نتیجه‌گیری مؤلف که «هدف برین و متعالی عشق حافظ عشق خدا است» چون آن خصوصیات معنوی که حافظ برای معشوقه در نظر دارد و شرحش گذشت بسیار بعید است در دختری در آن زمان جمع شده باشد.<sup>(۱۶)</sup>

و خواننده می‌ماند که تجلیل از مقام زن توسط حافظ چه شد و به کجا انجامید؟... آن وقت تذکر استاد دکتر زرین کوب در فرجام کتاب ارزشمند «از کوجه زندان» بی‌مناسبت با این مقال نیست که: «چه کسی می‌تواند امروز از فکر علمی و نظم فکری دم بزند و از یک شاعر روشنفکر مسلمان در عهد قاضی عضد و میرسیدشریف جرجانی انتظار داشته باشد مثل یک آزاداندیش اروپایی و ضد مسیح دوران نیچه، راسل و سازنر بر هر چه رنگ ایمان و عرفان دارد به چشم نفی بنگرد؟»<sup>(۱۷)</sup>

پس حافظ قهرمان میدان تجلیل از «عشق» است و عشق با تمام ابعادش مهمترین محور غزلیات حافظ محسوب می‌شود. آری حافظ عشق را تجلیل می‌کند و آن را سابق بر آفرینش عالم و آدم می‌داند:

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا بر کشند  
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود  
و این لطیفه را حافظ مدیون بینش عرفانی است که عرفان هستی را حاصل جریان و سریان عشق تلقی می‌کند، و اتفاقی نیست که دلکش‌ترین و بهترین باب کتابهای عرفانی «باب عشق» است.  
در ادامه مباحث کتاب «حافظ اندیشه» بخشی

تحت عنوان «انقلابی در عرفان» مطرح شده است؛ این بخش اگرچه حاوی نکته‌های نغزی است نظیر:

«ترس چیزی است که لازمه حکومت‌های دیکتاتوری است» یا «ترس آدمیان را بی‌عمل و بی‌اثر می‌کند و عشق حافظانه از ماندگان مرد راه می‌سازد»<sup>(۱۸)</sup> یا «عظمت انسان با درگیر شدن در زندگی و رسیدن به معنویت شناخته می‌شود»<sup>(۱۹)</sup> یا «آنکه انسان را زبون می‌خواهد، فرمانروای زمینی است که بندگان باید در حضورش کرنش کنند...»

اما تلقی شعر حافظ به عنوان انقلابی در عرفان اغراق‌آمیز است و در کتاب برای این دعوی اغراق‌آمیز دلایل اثباتی ارائه نشده است؛ تنها نکته‌ای که مطرح شده این است که حافظ پایه عشق را بالاتر می‌برد که البته این هم نکته دقیقی نیست چرا که در عرفان پایه عشق والا تر و بالاتر است و همانگونه که ذکر شد، عرفان عشق را یگانه محور هستی می‌شناسد و آن را عالی‌ترین وسیله تطهیر و تلطیف و تکمیل روح بشر می‌شمارد و صد البته این نکته عشق را حافظ شیواتر و لطیف‌تر از دیگران مطرح ساخته است:

کمر از ذره نه‌ای بست مشو عشق بورز  
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان  
یا:

طفیل هستی عشقتند آدمی و پری  
ارادتی بنما تا سعادت بیبری  
پس حافظ انقلابی در عرفان ایجاد نکرده است، بلکه هنر شعری او سبب شده که این نکته یگانه عشق از زبان او نامکرر جلوه کند.

«در باره اشعار مدحیه حافظ» عنوان بخش دیگر کتاب است، در این بخش سعی مؤلف بر زدودن برخی ابهامات و طرح تنگناها و ناگزیری‌های شاعر در شعر مدحی بوده است.

مدحیه سرایی در شعر فارسی و اینکه دامن بسیاری از شاعران به تنگ مداحی آلوده شده، واقعیت تلخی است، اما تعیین کم و کیف مسأله و اینکه شاعران تحت چه شرایطی دست به مدحیه سرایی زده‌اند و کیفیت مدحیه آنان چگونه است و مثلا مدحیه سعدی با مدحیه انوری چه تفاوتی دارد، شاید راهی باشد جهت توجیه برخی از مدحیه‌ها و تیرنه چهره‌های شاخص شعر فارسی. در هر حال کوشش مؤلف در این جهت بوده و پاسخی است به قضاوت عجولانه و سطحی کسانی که شاعران ادب فارسی را به سبب سرودن شعرهای مدحی مورد نکوهش قرار می‌دهند.<sup>(۲۰)</sup>

بخش «مبارزه با ریا» بخش مفیدی است در کتاب «حافظ اندیشه» و باید چنین باشد چرا که «ستیز با ریا» یکی دیگر از محورهای عمده شعر حافظ است و رندی حافظ در همین نکته نهفته است. ستیز با ریا و ریاکاران جاندارترین مضامین را در غزلیات حافظ به خود اختصاص داده است. این بخش از کتاب با تکیه بر شواهد شعری

زیاد - که شیوه کلی کتاب است - و نیز با استفاده از مطالب دیگران؛ بخش قابل استفاده و پرباری شده است.

بخش دیگر کتاب «وجود دیگری» نام گذاری شده و عشق را نه تنها پرداختن به معشوق بلکه «کانون محبت خلاق» دانسته و با کمال تعجب چند سطر بعد متذکر شده که «در عرفان توجه به دیگری یا نیست یا بسیار کم است، در واقع توجه به مسایل دیگر چنان زیاد است که جایی برای توجه به خلق باقی نمی ماند»<sup>(۲۱)</sup>

تناقض آشکاری در مطلب وجود دارد. اگر عشق را نه تنها پرداختن به معشوق بلکه کانون محبت خلاق قلمداد کنیم، آن وقت عرفان خود در عشق خلاصه می شود و یا توجه به جهان بینی عرفانی که هستی بر محور عشق می چرخد، دیگر این نتیجه گیری درست نیست که در عرفان توجه به دیگری یا نیست یا بسیار کم است، بلکه به عکس «روش عرفان عشق و مهرورزی به خالق و خدمت به مخلوق و ریاضت» و منظور غائی و هدف و آرمان آن «درک وحدت کلی و اتصال» می باشد.<sup>(۲۲)</sup>

عرفان راستین، عشق به خالق و خدمت به مخلوق است و نه عدم توجه به دیگری، بلکه گاهی عارف واقعی حتی در طوفانهای اجتماعی خود را فدای دفاع از غیر می کند. شاید به عنوان نمونه و سندی اقتضار آمیز از عرفان راستین دفاع سمبلیک شیخ نجم الدین کبری باشد در دفاع از شهر خوارزم و شهادت آن بزرگوار در طوفان ویرانگر تهاجم مغول.<sup>(۲۳)</sup>

در بخش «نه عوام زدگی» به درد بزرگ و جانسوز اجتماعی «سوءاستفاده از عوام» اشاره شده و اینکه برخی به جای روشن کردن عوام به ستایش آن ها پرداخته اند. تأکید نویسنده کتاب در این بخش بر تربیت و آگاهی عوام نکته مثبتی است، اما اینکه عوام نمی تواند منبع فضیلت باشد (که به کنایه مطرح شده) شاید بی لطفی باشد نسبت به عوام و در اثبات این نکته که از جانب عوام نور ساطع نمی شود سرگذشت و فرجام پهلوان اسد (طاعی عصر شاه شجاع و حاکم کرمان) مثل زده شده است. باید گفت که پهلوان اسد نمی تواند نمونه ای از عوام باشد، بلکه پهلوانان و کلوها، در آن زمان گوشه ای از قدرت محسوب می شدند و انگهی از کجا معلوم است که تاریخها و از جمله تاریخ «حافظ آبرو» در مورد پهلوان نامبرده امانتداری کرده و او را چنانکه مخالفان او و قدرتمندان جامعه می خواسته اند تصویر نکرده باشد؟! زیرا به نظر می رسد که اگر پهلوان پشتوانه مردمی نمی داشت دفع وی آن همه مشکل نمی شد، شاید نوشته «حافظ آبرو» از نوع همان مطالب مضحک و بی مزه تاریخ باشد که برای بدنام کردن مردان کاری از آن بارها استفاده شده و اینکه «پهلوان اسد» به اندازه ای منفور است که چون حکومتش ساقط می شود، مردم کرمان

جسدش را پاره پاره می کنند» ممکن است نظیر سنگسار کردن حسنک باشد که «مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند»<sup>(۲۴)</sup>

با توجه به فهرست مطالب کتاب و نکته هایی که ارائه شد به نظر می رسد که در تدوین کتاب «حافظ اندیشه» طرح مشخصی وجود نداشته است، بلکه به شیوه سیل تحقیقات رایج دیوان حافظ خوانده شده و نکاتی فیش برداری شده و بعد فیش های همسان در کنار هم قرار گرفته و عنوان هایی انتخاب شده اند؛ و فرجام سخن آنکه: در بخش پنجم بوستان، در موقعیتی که سعدی از بلاغت خود سخت راضی است و به قول خودش زیت فکرت می سوخته و چراغ بلاغت می افروخته، منتقدی هوشیار نکته ظریفی را یادآوری کرده که سعدی مرد میدان پند و اندرز و نصیحت است اما چاپکسوار خشت و کوپال و به اصطلاح «شعر حماسی» نیست که این شیوه ختم است بر دیگران!

بنده حقیر هم خواستم عرض کنم که تألیف کتابی نظیر «تراژدی قدرت» نشان می دهد که مؤلف محترم کتاب «حافظ اندیشه» در تحلیل اسطوره ها و به طور کلی در پرداختن به زوایای کتاب گرانقدر شاهنامه - که بیگران است و بگر - از توان بالایی برخوردار هستند و شاهنامه کتابی است که جا دارد عمرها بر سر تحلیل آن گذاشته شود. چه قدر خوب و ایده آل است که در کشور ما آنگونه تحقیقات تخصصی صورت گیرد، بویژه که بررسی شاهکارهای ادبی ما، همت های والا می طلبد، تا آنجا که شخصیت هایی نظیر استاد مرحوم فروزانفر یا «رینولد نیکلسون» چندده سال صرف مثنوی می کنند و در خم یک کوجه می مانند... انتظار این است که شخصیت های عرصه تحقیق و فرهنگ کشور ما نیز سرمایه عمر خود را صرف پژوهش و تفسیر و تأویل یکی از این آثار سازند تا از اعماق این اقیانوسهای پهناور اندیشه بشری مرواریدهای گرانبهائی نثار مشتاقان ادب فارسی سازند و چنین نباشد که در عین پرداختن به شاهنامه لزوماً حتماً حافظ شناس هم باشند، بلکه شناخت و تحلیل درخور حافظ را به عهده کسانی بگذارند که ساختار فکری و تحقیقی و ذوق ادبی آنان بیشتر با عرفان و شعر عرفانی همسانی داشته باشد. امید که عرایض جسارت و گستاخی به پیشگاه نام آوران عرصه تحقیق تلقی نشود.

زیر نویس ها:

- ۱) تاریخ کتبی یا آل مظفر، جزو ملحقات «تاریخ گزیده» و استنساخ آقای عبدالحسین نوائی.
- ۲) تاریخ عصر حافظ، تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی.
- ۳) شاه منصور، تألیف دکتر باستانی پاریزی.
- ۴) از کوجه رندان، صفحات ۱۸ و ۱۱۵.
- ۵) حافظ اندیشه، ص ۱۸.
- ۶) حافظ اندیشه، ص ۱۷.
- ۷) حافظ اندیشه، ص ۴۶.
- ۸) حافظ اندیشه، همان صفحه.
- ۹) حافظ اندیشه، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱.
- ۱۰) مکتب حافظ، دکتر مرتضوی، ص ۳۷۲.
- ۱۱) از کوجه رندان، ص ۱۷۹.
- ۱۲) از کوجه رندان، ص ۱۷۹.
- ۱۳) تمهیدات عین القضاة، دکتر عقیق عسیران، ص ۱۰۴ - ۱۰۵.
- ۱۴) حافظ اندیشه، ص ۱۴۵.
- ۱۵) تماشاگاه راز، استاد مطهری، ص ۱۳۸.
- ۱۶) حافظ اندیشه، ص ۱۴۷.
- ۱۷) از کوجه رندان، ص ۲۰۲.
- ۱۸) حافظ اندیشه، ص ۱۵۵.
- ۱۹) حافظ اندیشه، ص ۱۵۶.
- ۲۰) در جلسه دفاعیه از رساله ام، به سبب طرح مسأله مدّاحی و انتقاد از آن استاد روانشاد دکتر حسن سادات ناصری به من سخت پرخاش کردند و شعری را در جلسه به زبان فرانسه قرائت کردند و فرمودند که این شعر به وسیله یکی از شاعران معروف فرانسه در مدح ناپلئون سروده شده، منظور اینکه شعر مدحی در همه دنیا و در طول زمان سابقه داشته است.
- ۲۱) حافظ اندیشه، ص ۲۵۰.
- ۲۲) مکتب حافظ، ص ۱۶۳.
- ۲۳) نفعات الانس جامی، ص ۴۲۳.
- ۲۴) تاریخ بیهقی، چاپ مرحوم فیاض، ص ۱۸۷.